

نگارش و دستور زبان فارسی

عنوان: نگارش و دستور زبان فارسی

موضوع: آموزش

نویسنده:

مترجم:

منتشر شده توسط سایت اینترنتی [کتابناک](http://www.ketabnak.com)

شماره ۱۰۱

با مراجعه به سایت اینترنتی زون، میتوانید از امکانات دیگر ما همچون دسترسی به قالبهای مختلف این کتاب الکترونیکی برای شنیدن آثار هنرمند مورد علاقه خود توسط پخش کننده صوتی و یا مطالعه آنها بوسیله گوشی تلفن همراه تان استفاده کرده و برترین و تازه ترین آفرینه های برجسته ترین هنرمندان جهان را دریافت کنید. شایان توجه است که این نسخه رایگان از کتاب ممکن است دارای محدودیتهایی از قبیل عدم حق کپی برداری باشد، برای دریافت نسخه بدون محدودیت آن با ما تماس بگیرید.

توضیحات

سایت اینترنتی: www.ketabnak.com

اطلاعات تماس

موارد استفاده از اعداد و ارقام در نوشته

در متن‌های ادبی و در شعروچاهایی که صورت ریاضی عدد، مورد نظر نیست؛ اعداد با حروف نوشته می‌شوند.

الف) اعدادی که با حروف نوشته می‌شوند:

1. اعداد طبیعی یا ترتیبی که در وسط اجزای آن «و» نمی‌آید، با حروف نوشته می‌شود. مانند:

دوازده، بیست، نود، دویست، هزار، نهصد هزار

2. اعداد صفت: صد هزار، پنج متر

3. اعداد ترتیبی: سی‌ام، سی‌امین، چهل‌مین، هشتاد و پنجمین

4. قرن‌ها و سده‌ها و دهه‌ها به صورت عدد ترتیبی و با حروف نوشته می‌شود: قرن پانزدهم هجری، قرن بیستم میلادی.

5. عددهای کسری: یک دهم، یک هزارم.

6. شماره راه‌ها و خیابان‌ها و کوچه‌ها: خیابان پنجم، کوچه اول، کوی هفتم

نکته 1): عدد، همیشه از معدود خود جدا نوشته می‌شود: پنج‌سال، یک ماه، یک هفته

نکته 2): اجزای عدد کسری جدا نوشته می‌شود: یک دهم، یک هزارم، هشت پنجم

نکته 3): هر گاه عدد با کلمه بعد از خود، قید یا صفت مستقل بسازد؛ باز هم جدا نوشته می‌شود: یک زبان، یک دل، یک سره

نکته 4): برای جلوگیری از اشتباه و همچنین دخل و تصرف می‌توان بعضی از اعداد را با حروف نوشت:

مانند: -تاریخ چک بانکها، سفته‌ها و اسناد رسمی دولت

ب) اعدادی که با رقم نوشته می‌شود:

1. تاریخ تولد و وفات (به ترتیب از سمت چپ به راست): فردوسی (۴۱۱-۳۲۹ هـ ق.)

2. شماره شناسنامه: ش 73

3. شماره ساختمان و بلوک: ساختمان 134، بلوک 6

4. شماره‌هایی که با نشانه‌های اختصاری می‌آید مانند: ص 25، ج 11، ۲ cm، ۴ cm

5. تاریخ روزهای مهم و حساس: 12 بهمن، 15 خرداد.

6. تقویم روز ماه و سال رایابد چنین نوشت: 8 خرداد ماه 1363

7. اعداد ترکیبی که در وسط دو بخش آن «و» قرار گیرد: 55، 137، 549، 1357 ...

نکته: عددی که در آغاز جمله واقع شده باشد، با حروف و بقیه ی اعداد با رقم نوشته می شود. مانند:

- هشت کتاب و 3 قلم و 14 دفتر به شما تحویل دادم.

8. در متن های علمی ساعت و دقیقه با عدد نشان داده می شود و دقیقه و ساعت با «و» از یکدیگر جدا می گردد. نیم ساعت به صورت 30 (با عدد) دقیقه و ربع به صورت 15 (با عدد) دقیقه نشان داده می شود مانند:

- 15 و 7 (= هفت و پانزده دقیقه)

گذاشتن و گزاردن

به طور عینی و مشهود «قرار دادن» **گذاشتن** در معنای حقیقی کلمه به معنای «کتاب را در قفسه گذاشت» یا «لیوان را روی میز می گذارم»: مثلاً است

می «قرار داد کردن، وضع کردن، تأسیس کردن» اما گذاشتن در معنای مجازی و قانونگذاری به است «قانونگذار» مثلاً، کسی که قانون را وضع و بنا می کند باشد و نیز بدعتگذار کسی است که بدعت را وضع و تأسیس می کند «وضع قوانین» معنی بنیانگذار، کسی است که بنای کاری یا مؤسسه ای را می گذارد .

«انجام دادن»، «اجرا کردن»، «ادا کردن»، «به جا آوردن» گزاردن در معنای اول، به معنی به معنی انجام دهنده «کار گزار» یعنی ادا کردن نماز یا «نماز گزاردن» مثلاً، می باشد اجرا کننده ی کار

«که مرادف است با «برگرداندن از زبانی به زبان دیگر» گزاردن در معنای دوم ، «مثلاً می باشد» شرح دادن»، «تعبیر کردن» همچنین به معنی «ترجمه کردن» تعبیر کننده ی خواب یا معبر می باشد «خواب گزار»

خلط این دو فعل، اخیراً از آنجا ناشی است «ز» و گزاردن با «ذ» بنا بر این گذاشتن با یعنی امر گذاشتن شده است که صیغه ی امری هر دو از لحاظ آوایی یکسان است ، ولی معنای آنها یکسان نیست «گزار» و امر گزاردن نیز می شود «گذار» می شود

به کلمات زیر با توجه به معنای آن دقت کنید

قانونگذار، بدعتگذار، بنیانگذار، سرمایه گذار، فروگذار، پایه گذار،

نماز گزار، سپاسگزار، شکر گزار، وامگزار، کار گزار، حج گزار، خراجگزار، خبر گزار، پاسخ گزار،
.... خوابگزار، پیغام گزار، خدمتگزار، حق گزار

تمایز معنایی میان این دو کاربرد چنان ظریف است که در همه حال امکان اشتباه هست.

متذکر «کار گزار» و «کار گذار» به عقیده ی شادروان دکتر معین که در ذیل برای مثال کسی است که «کار گذار»: میان این دو ترکیب تفاوت معنایی است. شده است می اندازد و دشواری هارا از پیش پا برمی دارد و راه راهموار می کارها را راه کسی است که کاری را اجرا می کند و به اصطلاح امروزه «کارگزار»؛ اما (کاربر) کند. می دهد» انجام

به معنای اجرا «حکم گزار» یعنی واضح حکم و حکمران، اما «حکم گذار» یا مثلاً در مورد آورنده ی سنت «اگر منظور از این ترکیب «سنت گذار» در مورد است «کننده ی حکم به جا آورنده ی «نوشته شود؛ ولی اگر مراد «ذ» باشد باید با «وضع کننده ی سنت نوشته شود» ز» باید با «به جا آوردن نماز مستحبی نافله» با شد مثل «سنت

جای تکواژها در جمله

واحد های زبان همزمان و مقارن نیستند و از همین رو نمی توانیم مثلاً واحدهای تکواژ (زیبا) را در آن واحد بر زبان بیاوریم و ناچاریم که آنها را به دنبال یکدیگر به کار بریم.

بنابر این اگر (زیبا) در فارسی به این معنی است که می دانیم، نه فقط از آن روست که این تکواژ از چهار واحد آوایی مشخص، یعنی (ز، ی، ب، ا) - $z/i/b/\hat{a}$ تشکیل شده است، بلکه علاوه بر آن، این واحدهای آوایی باید به همین ترتیب به دنبال یکدیگر بیایند. به بیان دیگر، اگر جای واحدهای این تکواژ را تغییر دهیم یا لفظ بی معنی می شود. مثلاً (بیزا- $biz\hat{a}$) یا معنای دیگری از آن برمی آید مثلاً (بازی- $b\hat{a}zi$). این حکم ظاهر آدر مورد همه ی زبان هاصدق می کند یعنی هیچ زبانی تا به حال دیده نشده که جای واج هادر آن معتبر نباشد.

اما هنگامی که از واحدهای تجزیه ی دوم به واحدهای تجزیه ی اول می رسیم می بینیم که این حکم کاملاً صادق نیست، یعنی گاهی جای این هارامی توان تغییر داد، بی آنکه ساخت دستوری جمله در هم بریزد یا معنای آن تغییر اساسی کند.

واژه ی فردا در جمله ی زیر در نظر بگیرید:

فردا من او را در دانشگاه می بینم.

در این جمله فردا پیش از من به کار رفته است. می توانیم جای آن را عوض کنیم و پیش از او را یا پیش از در دانشگاه یا پیش از منی بینم قرار دهیم و بدین گونه چهار جمله ی مختلف با معنای یکسان به دست آوریم:

من فردا او را در دانشگاه می بینم.

من او را فردا در دانشگاه می بینم.

من او را در دانشگاه فردا می بینم.

با این همه نباید تصور کرد که جای همه اجزای جمله قابل تغییر است (چنانکه جای راودر و می- را در مثال فوق نمی توان تغییر داد.) آزادی عناصر جمله برای تغییر جایگاه، یک شرط اساسی دارد و آن اینکه، نقش آنها در جمله مشخص شده باشد.

به همین سبب است که از یک جمله ی ساده ی (نَجَّار تخته راپا ارّه می برد.) می توان با تغییر عناصر سازنده ی آن یعنی (نَجَّار+تخته را+با ارّه+می برد) 24 جمله ی مختلف با معنای یکسان به دست آورد.

- 1- نَجَّار تخته را با ارّه می برد
- 2- نَجَّار تخته رامی برد با ارّه
- 3- نَجَّار با ارّه تخته رامی برد
- 4- نَجَّار با ارّه می برد تخته را
- 5- نَجَّار می برد تخته را با ارّه
- 6- نَجَّار می برد با ارّه تخته را
- 7- تخته را نَجَّار با ارّه می برد
- 8- تخته را نَجَّار می برد با ارّه
- 9- تخته را با ارّه نَجَّار می برد
- 10- تخته را با ارّه می برد نَجَّار
- 11- تخته رامی برد نَجَّار با ارّه
- 12- تخته رامی برد با ارّه نَجَّار
- 13- با ارّه نَجَّار تخته را می برد
- 14- با ارّه نَجَّار می برد تخته را
- 15- با ارّه تخته را نَجَّار می برد
- 16- با ارّه تخته را می برد نَجَّار
- 17- با ارّه می برد نَجَّار تخته را
- 18- با ارّه می برد تخته را نَجَّار
- 19- می برد نَجَّار تخته را با ارّه
- 20- می برد نَجَّار با ارّه تخته را
- 21- می برد تخته را نَجَّار با ارّه
- 22- می برد تخته را با ارّه نَجَّار
- 23- می برد با ارّه نَجَّار تخته را
- 24- می برد با ارّه تخته را نَجَّار

کلمه های دو تلفظی

هنگام تدریس یا گفتن دیکته گاهی کلمه هایی را تلفظ می کنیم که دو صورت تلفظی دارد و برخی از دانش آموزان بر معلم خرده می گیرند ؛ که تلفظ صحیح کلمه چگونه است . و این بحث موقعی داغتر می شود که معلم آن را در زنگ استراحت در جمع معلمان مطرح کند. آن وقت است که سیل نظرها و عقاید متفاوت از چهارطرف گاه با نتیجه و گاهی بی نتیجه سرازیر می شود.

در زبان فارسی برخی از کلمه ها به دو صورت خوانده می شود.

به این گونه واژه ها در اصطلاح ادبی واژه های « **دو تلفظی** » می گویند و هر دو تلفظ صحیح است. به کلمه های زیر دقت کنید:

مهر / بان ← مهربان (meh-ra-bân / mehr-bân)

آس / مان ← آسیمان (âs-mân / â-se-mân)

آش / نا ← آشنا (â-še-nâ / âš-nâ)

همان گونه که مشاهده می کنید می بینید که در یکی از تلفظ ها مصوتی اضافه شده است و با اضافه شدن مصوت به ساختار آوایی واژه یک « **هجا** » افزوده می شود ولی در معنی واژه تداخلی ایجاد نمی شود. و از آنجایی که هر دو نوع تلفظ در گفتار متداول است بنابراین این هر دو تلفظ صحیح است.

اما در واژه هایی نظیر (**چشم / češm**) و (**چشم / čašm**) یا (**سِفید / se fid**) و (**سَفید / sa-fid**) وجه اشهر یعنی صورتی که در گفتار متداول تر می باشد ؛ ارجح است.

گاهی ضرورت شعری باعث دو گونه تلفظ در واژه ها می شود. در این بیت حافظ:

عشق می ورزم و امید که این فن شریف

چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود

کلمه ی (**امید**) مشدد خوانده می شود. امید کلمه ای پهلوی است و به هر دو صورت مشدد و بدون تشدید ضبط شده است. (فرهنگ معین)

تکیه در زبان فارسی

تکیه عبارت است از برجسته تر کردن آوایی قسمتی از کلام (معمولاً هجا) نسبت به قسمت های دیگر همان کلام یا در تقابل با کلام دیگر.

وقتی که کلمه ای را تلفظ می کنیم همه هجاهایی که در آن هست به یک درجه از وضوح و برجستگی ادا نمی شود، بلکه یک یا چند هجا برجسته تر است، همچنین برجستگی خاص یکی از اجزای کلمه در یک سلسله اصوات ملفوظ موجب می

شود که حدود و فواصل هجاها را تشخیص و کلمه های یک عبارت را جداگانه ادراک کنیم.

مثال(1): در جمله ی « روزی رسید.»

روزی اگر به معنای « رزق » باشد، یا تقریباً بدون تکیه است یا روی هجای (-) **زی** اندکی تکیه می شود. و آن را چنین ثبت می کنند: / ru-zí / روزی .

اگر به معنای « یک روز » باشد، روی هجای (رو-) تکیه می شود و چنین ثبت می شود: / rú-zi / رو-زی

مثال(2) : در عبارت « از سرگذشت »

اگر روی هجای (سر) تکیه کنیم هجای سر کلمه ی مستقلی می باشد. ولی اگر تکیه نکنیم و بدون برجستگی ادا کنیم ، جزء کلمه ی بعد به شمار می آید و مجموع هجاهای « سر-گُ-دَشت » کلمه ی واحدی شمرده می شود و معنی واحدی از آن ادراک می شود.

مثال(3): در کلمه های زیر تکیه مقوله های دستوری را در تقابل قرار می دهد:

- اسم معنی را با اسم نکره : { مَرَدی / mar-dí / = مردی } { یک مرد = /már-di/ }

- اسم با صفت : { کتابی = یک کتاب / kêtâbi / } { کتابی = به شکل کتاب / ketâbí / }

- اسم با اصوات : { جهنم / jahannám / } { جهنم !! / jahánnam / }

- اسم با منادا : { پسر / pesár / } { پسر !! / pésar / }

- اسم با جمله : { دیر کرد / dirkárd / } { دیر کرد / dír kard / }

- صفت با قید : { گویا / guyâ / } { گویا / gú yâ / }

- صفت با فعل : { بز / bezán / } { بز / bé zan / }

مثال (4): تکیه گاهی نقش تباینی دارد یعنی قسمتی از جمله را نسبت به بقیه ی قسمت ها برجسته می کند و باعث تفاوت معنی در کل جمله می شود مثلاً در جمله ی پرسشی زیر:

« می خواهی او را ببینی ؟ »

اگر روی (می خواهی) تکیه شود تقریباً به این معنی است: « من حاضرم وسیله ی دیدار تو را با او فراهم کنم.»

اگر روی (او) تکیه شود ممکن است چنین معنی بدهد: « کس دیگری را نمی خواهی ببینی»، یا « مطلب را فهمیدم: قصد تو دیدن اوست.»

اگر روی (ببینی) تکیه شود ممکن است به این معنی باشد: « آیا دیدن او احتمالاً برایت لازم است؟ (یعنی مثلاً نمی شود به پیغامی اکتفا کنی؟)»

مثال(5) : تکیه گاهی نقش عاطفی دارد یعنی قسمتی از جمله رانسبت به بقیه ی قسمت های دیگر برجسته می کند و بدین گونه حالت روحی گوینده را نشان می دهد. مثلاً در جمله ی:

« نمی دانم / ne-midânam »

اگر رروی هیچ هجایی تکیه نشود جمله معنای اخباری دارد و اگر روی هجای اول تکیه شود دلالت بر خشم و تخاصی (پرهیز کردن) گوینده دارد.

کلمه های مشابه

یکی از مشکلاتی که در املا ی فارسی با آن روبرو هستیم وجود کلمه های مشابه (متشابه) می باشد. تعداد کلمه های مشابه زبان فارسی کم ولی تعداد کلمه های مشابه دخیل زبان عربی بسیار زیاد هستند.

کلمه های مشابه (متشابه) به کلمه هایی می گویند که در تلفظ یکسان اما در نوشتن و معنی و اشتقاق باهم فرق دارند.

تشابه این کلمه ها یا در آوا یا در نشانه ها و یا در هر دومی باشد. از این نظر این کلمات بر سه نوع تقسیم می شوند

1- کلماتی که از لحاظ تولید آوا (تلفظ) یکسان هستند ولی از : **کلمه های هم آوا** -1 (خا ر ، خوار) - (خوا ب ، خان) - (خوا ست) : مثل لحاظ نوشتاری متفاوت می باشند (خا ست) - (خور د ، خرد) - (خویش ، خیش) - (آبخوست ، آبخست) - (خوال ، خال) - (ثواب ، صواب) - (حیات ، حیات) - (آلم ، علم) و ...

اکثر مشکلات املا یی مربوط به همین دسته می باشد که از دلایل عمده ی آن درهم آمیختن زبان عربی با فارسی و اندکی نیز تحول واجی در زبان فارسی می باشد.

این کلمات از نظر نوشتاری مثل هم هستند ولی از : **کلمه های هم نویسه** -2
لحاظ آوایی فرق می کنند مثل

گل ، گِل) - (کِشْتی ، کُشْتی) - (مَشْک ، مُشْک) - (نِشِستنه ، نَشِستنه) - (می کَند ، می)
مَلْک ، مَلِک ، مَلِک) - (کِشْت ، کُشْت) - (شِکر ، شُکر) - (کَند) - (می بَرَد ، می بُرَد)
... (سَم ، سَم) - (سَحر ، سِحر) - (تَنگ ، تُنگ) - (کِرم ، کُرم ، کَرَم) - (چِشم ، چِشم) و

این کلمات هم از نظر نوشتاری و هم از لحاظ : **کلمه های هم آوا و هم نویسه** -3
آوایی مثل هم هستند ولی از نظر معنی متفاوت می باشند

شیر: حیوان وحشی	شیر: شیر خوردنی
سیر: نوعی پیازچه	سیر: کسی که گرسنه نیست
زخم: ریش	ریش: موی صورت
زهر: گل وشکوفه	زهر: سم
شانه: دوش	دیشب: دوش
بادیه: کاسه مسی	بیابان: بادیه
راه، خُبابان: شارع	شارع: قانون گزار

رسته: صف، بازار	رسته: رهاشده
زبان: زبان گفتار	زبان: عضو دردهان
پیچ: میخ فلزی دنده دار	پیچ: خم و تاب
خیر: خوبی	خیر: نه
(گاز: انبر) گاز انبر	گاز: دندان گرفتن
گور: گورخر	گور: قبر
تنگ: درّه ی کوه	تنگ: کم پهنا و باریک
.....

اینک مقداری از پر کاربرد ترین کلمه های متشابه که در زبان فارسی معمول است راهمراه با معنی آن ها در جدول ذیل می آوریم:

ابلق (سیاه و سفید)	ابلق (سیاه و سفید)	ابلق (سیاه و سفید)	ابلق (سیاه و سفید)
اساس (پایه)	اساس (پایه)	اساس (پایه)	اساس (پایه)
اطلال (مکان بلند)	اطلال (مکان بلند)	اطلال (مکان بلند)	اطلال (مکان بلند)
اسم (نام)	اسم (نام)	اسم (نام)	اسم (نام)
اسیر (گرفتار)	اسیر (گرفتار)	اسیر (گرفتار)	اسیر (گرفتار)
عصیر (فشرده شده)	عصیر (فشرده شده)	عصیر (فشرده شده)	عصیر (فشرده شده)
أخص (ویژه)	أخص (ویژه)	أخص (ویژه)	أخص (ویژه)
احسان (زن گرفتن)	احسان (زن گرفتن)	احسان (زن گرفتن)	احسان (زن گرفتن)
اهتزاز (جنبش کردن)	اهتزاز (جنبش کردن)	اهتزاز (جنبش کردن)	اهتزاز (جنبش کردن)
ارضاع (شیر دادن)	ارضاع (شیر دادن)	ارضاع (شیر دادن)	ارضاع (شیر دادن)
عریکه (خوی و منش)	عریکه (خوی و منش)	عریکه (خوی و منش)	عریکه (خوی و منش)
عاجل (شتابنده، دنیا)	عاجل (شتابنده، دنیا)	عاجل (شتابنده، دنیا)	عاجل (شتابنده، دنیا)
استرضاع (شیر خواستن طفل)	استرضاع (شیر خواستن طفل)	استرضاع (شیر خواستن طفل)	استرضاع (شیر خواستن طفل)
اصراف (گرداندن)	اصراف (گرداندن)	اصراف (گرداندن)	اصراف (گرداندن)
اشباح (جمع شَبَح)	اشباح (جمع شَبَح)	اشباح (جمع شَبَح)	اشباح (جمع شَبَح)
ابلق (سیاه و سفید)	ابلق (سیاه و سفید)	ابلق (سیاه و سفید)	ابلق (سیاه و سفید)
اثاث (وسایل خانه)	اثاث (وسایل خانه)	اثاث (وسایل خانه)	اثاث (وسایل خانه)
اتلال (تپه ها)	اتلال (تپه ها)	اتلال (تپه ها)	اتلال (تپه ها)
اتم (گناه)	اتم (گناه)	اتم (گناه)	اتم (گناه)
اثیر (بالای کره زمین)	اثیر (بالای کره زمین)	اثیر (بالای کره زمین)	اثیر (بالای کره زمین)
عسیر (دشوار)	عسیر (دشوار)	عسیر (دشوار)	عسیر (دشوار)
أخس (بد تر)	أخس (بد تر)	أخس (بد تر)	أخس (بد تر)
احسان (نیکی کردن)	احسان (نیکی کردن)	احسان (نیکی کردن)	احسان (نیکی کردن)
احتفاظ (خوشحالی، بهره)	احتفاظ (خوشحالی، بهره)	احتفاظ (خوشحالی، بهره)	احتفاظ (خوشحالی، بهره)
ارضاع (خشنود ساختن)	ارضاع (خشنود ساختن)	ارضاع (خشنود ساختن)	ارضاع (خشنود ساختن)
اریکه (تخت)	اریکه (تخت)	اریکه (تخت)	اریکه (تخت)
آجل (آینده)	آجل (آینده)	آجل (آینده)	آجل (آینده)
استرضاع (طلب خشنودی)	استرضاع (طلب خشنودی)	استرضاع (طلب خشنودی)	استرضاع (طلب خشنودی)
اصراف (زیاده روی)	اصراف (زیاده روی)	اصراف (زیاده روی)	اصراف (زیاده روی)
اشباه (مانندها)	اشباه (مانندها)	اشباه (مانندها)	اشباه (مانندها)

ارض (زمین)	عرض (پهنا)
اذل (خوارتر)	اضل (گمراه تر)
أقرب (نزدیک تر) ، عقرب (کژدم)	أغرب (دورتر)
أشباع (پیروان)	أشياء (چیزها)
إقناع (قانع کردن)	إغناء (بی نیاز ساختن)
افصح (خوش بیان تر)	افسح (گشاده تر)
أقارب (نزدیکان)	عقارب (کژدم ها)
ألم (درد)	علم (بیرق)
الیم (دردناک)	علیم (دانا)
إلغاء (از کار انداختن)	القاء (تحریک کردن)
امر (فرمان)	عمرو (اسم عربی)
أمل (آرزو)	عمل (کار)
انتساب (نسبت داشتن)	انتصاب (گماشته شدن)
انزجار (بیزاری)	انضجار (دلسردی)
أوان (هنگام)	عوان (پیشکار)
بأس (خشم، شدت)	بَعث (برانگیختن)
بحر (دریا)	بهر (برای، قسمت) « فارسی »
برائت (بیزاری)	براعت (چیره دستی در علم و ادب)
بَسْت (پناه، فعل بست) « فارسی »	بسط (گسترده شدن، فراخی)
بهاء (روشنی)	بها (قیمت) « فارسی »
تابع (پیروی کننده)	طابع (چاپ کننده)
تأویل (برگرداندن)	تعویل (تکیه کردن)
تألم (درد ناک بودن)	تعلّم (یاد گرفتن)
تأدیه (ادا کردن)	تعدیه (متعدی کردن)

تهدید (ترساندن)	تحدید (حد و مرز معین کردن)
تهلیل (لااله الا الله گفتن)	تحلیل (حل کردن)
تهیت (آماده کردن، تهیه)	تحیت (زنده باد گفتن)
تعویض (عوض کردن)	تعویذ (پناه بردن)
تقلب (نادرستی کردن)	تغلب (به زور گرفتن)
تفریق (جدا کردن)	تفریح (تمام کردن حساب)
تکسیر (شکستگی)	تکثیر (زیاد شدن)
تکسیر (زیاد شکستن)	تکثیر (زیاد کردن)
طین (گل)	تین (انجیر)
سَبْت (شنبه)	ثَبْت (یادداشت کردن)
سرا (خانه) «فارسی»	ثری (خاک وزمین)
سَمَن (فربری)	ثَمَن (بها و قیمت)
صَفَر (ماه دوم قمری)	سَفَر (کوچ کردن)
ثَمَر (میوه)	سَمَر (افسانه شب)
سَمین (فربه)	ثَمین (گران بها)
سَناء (روشنایی)	ثَناء (ستایش)
صواب (درست)	ثواب (مزد و پاداش)
جهد (کوشش)	جحد (انکار کردن)
جزر (کشش آب دریا)	جذر (قطع کردن، ریشه)
هُبُوب (وزش باد)	حُبُوب (دانه ها)
هار (سگ هار)	حار (گرم)
حارس (نگهبان)	حارث (برزگر)
حراست (پاسبانی)	حراثت (برزگری)
هارب (گریزان)	حارب (جنگ کننده)

هَرَم (از اشکال هندسی)	حَرَم (مکان محترم)
هزم (شکست دادن)	هضم (گوارش)
حاصد (دروگر)	حاسد (بد خواه)
هليله (نام دارویی است)	حلیله (زن عقدی)
همزه (حرف اول الفبا)	حمزه (اسم خاص)
حائض (زن حیض دیده)	حائز (شایسته)
هور (آفتاب، خورشید) «فارسی»	حور (فرشته)
حوضه (گودال آب)	حوزه (انجمن)
راعی (چوپان)	رائی (بیننده)
راضی (خشنود)	رازی (منسوب به شهرری)
رضاع (شیر خوردن)	رضاء (خشنودی)
زاق (رنگ آبی تند)	زاغ (کلاغ سیاه)
ضخم (کلفتی)	زخم (جراحت) «فارسی»
ضراعت (زاری کردن)	زراعت (کاشتن)
ضمین (عهده دار-ضامن)	زمین (کره زمین) «فارسی»
ظاهر (آشکار)	زاهر (درخشنده)
ظهور (آشکار شدن)	زُهور (گل ها)
صبا (بادی که از شرق بوزد)	سبا (اسم خاص)
صبغت (صبغه-رنگ کردن)	سبقتپ (پیش افتادن)
صاعد (بالارونده)	ساعد (بازو)
سطر (نوشته-خط)	سَتر (پوشش)
سطور (جمع سطر)	ستور (حیوان سواری) «فارسی»
سطوح (جمع سطح-رویه ها)	سُتوه (به تنگ آمده) «فارسی»
صیهر (داماد)	سِحر (جادو)

صد (عدد 100 - گمراه)	سد (بستن)
صدید (گمراه - چرک و خون)	سدید (محکم)
صریر (آواز قلم نی)	سریر (تخت)
صریع (آنکه به سرگیجه دچار است)	سریع (تند)
صفر (تهی - خالی)	سفر (کتاب)
صفیر (آواز بلبل - سوت)	سفیر (فرستاده)
صلب (به دار زدن)	سلب (کندن و دور کردن)
صلیب (چوبه دار)	سلب (کنده شده)
صلاح (خوشی - شایستگی)	سلاح (اسباب جنگ)
صم (گر)	سُم (پای جاتداران)
صورت (چهره)	سوره (قسمتی از قرآن مجید)
صَوْر (صورت ها)	سُوْر (سوره ها)
صور (شیپور)	سور (دیوار قلعه)
صوت (آواز - صدا)	سوط (تازیانه)
سیف (تابستان)	سیف (شمشیر)
شصت (عدد 60)	شست (انگشت ابهام)
ضیاع (آبادی ها) ضیاع (هدر کردن)	ضیاء (روشنایی)
عظم (استخوان)	عزم (قصد و آهنگ)
عظیمه (بزرگ)	عزیمت (آهنگ - دعا و افسون)
قالب (کالبد)	غالب (چیره)
قدیر (توانا)	غدیر (گودال آب)
قضاء (فرمان - حکم اتفاق)	غزاء (جنگ) غداء (خوراک)
قضات (داوران)	غزات (جنگجویان)
هائل (ترسناک)	حائل (فاصله)

حیات (زندگی)	حیات (زندگی)
ختا (اسم خاص)	ختا (اسم خاص)
ذرع (واحد اندازه طول)	ذرع (واحد اندازه طول)
ذقن (چانه)	ذقن (چانه)
ذکی (باهوش)	ذکی (باهوش)
ذلت (خواری)	ذلت (خواری)
ذمیمه (نکو هیده)	ذمیمه (نکو هیده)
ذمائم (جمع ذمیمه)	ذمائم (جمع ذمیمه)
ظل (سایه)	ظل (سایه)
ذم (بدگویی)	ذم (بدگویی)
غربت (دوری از وطن)	غربت (دوری از وطن)
غرابت (نامناسب بودن)	غرابت (نامناسب بودن)
غریب (دور از وطن)	غریب (دور از وطن)
غمز (سخن چینی)	غمز (سخن چینی)
غوث (فریادرسی) غوص (فرورفتن در آب)	غوث (فریادرسی) غوص (فرورفتن در آب)
غیاث (فریادرس)	غیاث (فریادرس)
فانز (رستگار)	فانز (رستگار)
فترت (شکست و ناتوانی)	فترت (شکست و ناتوانی)
فتور (سستی کردن)	فتور (سستی کردن)
فراغ (آسودگی)	فراغ (آسودگی)
فاسد (تباه)	فاسد (تباه)
کثره (زیادی)	کثره (زیادی)
مفتی (چاه کن)	مفتی (چاه کن)
مأمور (امر شده)	مأمور (امر شده)
حیاط (فضا-خانه)	حیاط (فضا-خانه)
خطا (لغزش و گناه)	خطا (لغزش و گناه)
زرع (کاشتن)	زرع (کاشتن)
زغن (کرکس)	زغن (کرکس)
زکی (پاکیزه)	زکی (پاکیزه)
زلت (لغزش)	زلت (لغزش)
ضمیمه (چسبانده شده)	ضمیمه (چسبانده شده)
ضمائم (جمع ضمیمه)	ضمائم (جمع ضمیمه)
ضل (گمراهی)	ضل (گمراهی)
ضم (پیش چسباندن)	ضم (پیش چسباندن)
قربت (نزدیکی)	قربت (نزدیکی)
قربت (خویشی)	قربت (خویشی)
قرب (نزدیک)	قرب (نزدیک)
غمض (بخشیدن گناه)	غمض (بخشیدن گناه)
قوس (کمان)	قوس (کمان)
قیاس (سنجش-اندازه)	قیاس (سنجش-اندازه)
فائض (بهره مند)	فائض (بهره مند)
فطرت (سرشت)	فطرت (سرشت)
فطور (خوردن روزه)	فطور (خوردن روزه)
فراق (جدایی)	فراق (جدایی)
فاسد (رگ زن)	فاسد (رگ زن)
کسره (حرکت زیر-)	کسره (حرکت زیر-)
مغنی (آوازخوان)	مغنی (آوازخوان)
معمور (آباد شده)	معمور (آباد شده)

مأمول (آرزو)	معمول (عمل شده)
متألم (دردناک)	متعلم (دانش آموز)
محجور (ممنوع)	مهجور (دور افتاده)
مخذور (پرهیز شده)	محظور (منع شده)
محسن (مرد نیکوکار)	محسن (مرد صاحب زن)
مرئی (دیده شده)	مرعی (رعایت شده)
مزمار (نی لبک)	مضمار (میدان-باطن)
مستور (پنهان)	مسطور (نوشته شده)
مستقل (صاحب ملک و غله)	مستقل (پابرجا)
مصائب (گرفتاری ها)	مصاعب (دشواری ها)
مغلوب (شکست خورده)	مقلوب (وارونه)
مفرغ (نام فلزی است)	مفرق (محل جدایی)
منسوب (نسبت داده شده)	منسوب (گماشته شده)
منزجر (بیزار)	منضجر (دل‌تنگ)
ناظر (بیننده)	ناصر (سبزه‌شاداب)
نثر (پراکندن-ضد نظم)	نصر (یاری کردن)
نحر (کشتن شتر)	نهر (جویبار)
نذیر (ترساننده)	نظیر (مانند)
نَسَب (بستگی خانوادگی)	نَسَب (گماشتن - ضد عزل)
نغز (خوب و پسندیده) « فارسی »	نقض (شکستن پیمان)
نواهی (نهی کننده ها)	نواهی (اطراف)
وَهی (سستی)	وَحی (پیام غیبی)
هوا (گاز تنفسی اکسیژن وازت ...)	هوی (خواهش نفس)

« ترکیب سازی » در زبان فارسی

یکی دیگر از ویژگی های زبان فارسی خاصیت « ترکیب سازی » آن می باشد. برخلاف زبان عربی که یک زبان اشتقاقی است، زبان فارسی در زمره ی زبان های ترکیبی است، بدین معنی که از ترکیب کلمه های موجود در زبان اعم از (اسم ، فعل ، مصدر، حرف، صفت، وندها» میشوند، پسوند، میانوند» می توان کلمه ها جدید دیگری به نام «کلمه مرکب» بامعانی متفاوت به دست آورد. کلمه مرکب آن است که بیش از یک جزء داشته باشد و اجزای آن قابل تفکیک باشد. مانند: **گلخانه = گل + خانه** **دانشگاه = دانش + گاه**

اینک برای نمونه پاره ای از مشتقات و ترکیب های « دست» آورده می شود تا خواننده به فراخی و فسحت زبان فارسی پی ببرد. در هیچ زبانی واژه ای یافت نمی شود که بتوان چنین ترکیب و تبدیل کرد، حتی مفاهیم متناقض را. این معجزه زبان فارسی است و نشانی از تداوم و عمر زبان .

دست نوشت	خوش دست	دستگیره	دستاورد
دست نویس	فرو دست	دست بسته	دست خالی
دست به دهان	هم دست	دست بالا	دست خوش
دست پرور	چپ دست	دست دراز	دست افشار
دست چین	راست دست	دست مایه	دست برد
دست آموز	پیش دست	دست باز	دستمزد
دست آلوده	سردست	دست خط	دست انداختن
دسترس	سگ دست	دستپاچه	دست چین
دستکش	پشت دست	دستکار	دست دوز
دستباف	تر دست	دستگاه	دست اول
دستبوس	گلدسته	دستبوی	دست آخر
دست ساز	زبردست	دستینه	دستگیری
دست پخت	دستیار	دستار	دستاس
دست پیچ	پیش دست	دستوار	دستاویز
دست فروش	دست کج	دست به دست	دست پر
....و			دستمال

مثال دیگر: پاره ای از ترکیب هایی که با کلمه ی «دل» ساخته شده اند:

دل شکر	دل مرغ	دل آسا	دل پیچه
--------	--------	--------	---------

دلخون	دل آشوب	بزدل	دل شکسته
دل درد	دل آگاه	شیردل	دل شکن
دل دزد	دل آکنده	روشن دل	دل خراش
دل آزدن	دل افتاده	بددل	دل فریب
دل باختن	دل افروز	تیره دل	دلکش
دل بردن	دل افسرده	پردل	دلگشاد
دل بستن	دل افکار	تنگ دل	دلگیر
دل برکندن	دل افتاده	چرکین دل	دلگرم
دل دادن	دل انگیز	خوشدل	دلنواز
دل داشتن	دلاور	دودل	دلخوش
دل سپردن	دل‌اويز	زنده دل	دل‌تنگ
دل شکستن	دل فروز	صاحب دل	دل‌سرد
دل کندن	دل باخته	کور دل	دل‌سوز
دل گرفتن	دل باز	یکدل	دل‌شاد
دل نمودن	دل بسته	سوخته دل	دل‌شده
دل نهادن	دلبر	شکسته دل	دل‌نشین
دل سنگ	دل‌بند	سیاه دل	دل‌نشان
دل رحم	دل پرور	گرفته دل	دل مرده
دل آرام	دل‌پسند	داغ دل	دل مانده
دل آزار	دل‌پذیر	بیدل	دل زنده
دل آزرده	دلجو	دل رحم	دل ریش

حال خواننده ی گرامی باکلمه های دیگری مثلاً(دانش ، گل ،خوش، ...)کلمه های مرکبی که ساخته می شود ادر ذهن خود مرور کند و گستردگی و وسعت کلمه های مرکبی که در زبان فارسی ساخته می شود را بادیگز زبان ها قیاس کند.

درمبحث قبل نقش پسوندها را در صفت سازی بررسی کردیم اینک نقش پسوندها در ترکیب سازی را مورد بررسی قرار می دهیم.

نقشی که پسوندها و پسوند واژه های اسمی و فعلی در ساختن واژه های مرکب دارند اعجاز آمیز است. پسوند ها با ترکیباتی که می سازند خدمت بسیار با ارزشی به زبان فارسی کرده اند. در جامعه رو به پیشرفت امروز با ورود صنایع جدید، سیستم بانکی مدرن، و روش های مدرن آموزشی، اداری، شهرسازی و پارسوخ شکل های تازه تفکرو زندگی در جامعه ایران، روابط اجتماعی نیز به کلی دستخوش تغییر شد. زبان فارسی که نمی توانست در برابر این تحولات بی اعتنا بماند، سریعاً به تلاش افتاد تا خود را با آن تطبیق دهد. در این راه زبان فارسی از یک سو با استفاده از امکانات واژه سازی مثل «پیشوند گذاری ترکیب، ساختارهای پسوندی و پسوندواره های فعلی» شروع به ساختن هزاران واژه علمی و تخصصی در علوم مختلف کرده و از سوی دیگر، با ایجاد سد محکمی، زبان فارسی را از هجوم اصطلاحات ثقیل و بد تلفظ بیگانه تا حدود زیادی مصون نگاه داشته است.

پسوند واژه های فعلی که امروزه تخمین زده می شود تعداد آن هامتجاوز از 200 باشند نظیر: «- شناسی، -گرایی، -پرستی، -سنج، -دان، -نگار، -، -ساز و...» با ارائه صدها واژه مرکبی که در علوم مختلف ساخته اند به فارسی زبانان این اجازه را داد تا به گنجینه ی اصطلاحات علمی زبان مادری خود بدون مشکلات لفظی و مفهومی دسترسی پیدا کنند:

ملی گرایی، جامعه شناسی، جمهوری خواهی، زلزله سنج، فیزیکدان، پرتونگار، اسلحه سازی، داروسازی، و... صدها واژه تخصصی دیگر، ارمان دستگاه پسوندی زبان فارسی است این تحول عظیم زبانی در عین پاکسازی واژگان دشوار، درهای گنجینه ی علمی ساده را به روی عامه گشود ولی صد افسوس که از این گنجینه بهره برداری شایسته نشده است

صفت سازی در زبان فارسی

گفته می شود که زبان فارسی از نظر اسم سازی در مقایسه با زبان های انگلیسی، فرانسه و روسی زبان فقیری است. مفهوم نتیجه گیری چنین مقایسه ای چیست؟

از دیدگاه زبان شناسی، در ساختمان هر زبان، «اسم» نقش خشت یا مصالح اصلی را برعهده دارد. همه ی زبان ها دارای تعدادی «اسم پایه» هستند. از نظر کمی تعداد اسم پایه در زبان های گوناگون بسیار به هم نزدیک است و معمولاً از طبیعت یا زندگی طبیعی انسان مایه می گیرد. اسم هایی نظیر (آب، باد، کوه، دشت، جنگل، درخت و...) در همه ی زبان های دنیا وجود دارد و از این دیدگاه هیچ زبانی بر زبان دیگر برتری چشمگیر ندارد.

اگر از زبانی نظیر انگلیسی اسم های پایه (کوه، آب، درخت...) را حذف کنیم، خواهیم دید آنچه می ماند، عموماً اسم هایی هستند شامل اشیای ساخته شده به دست انسان های دوران های گوناگون. به بیان دیگر اسم های اضافی غالباً اسم های «طبیعی» نیست. این ها اسم هایی است که به اشیای مصنوع داده شده است

نتیجه اینکه وجود اسم فراوان در یک زبان و کمبود همان اسم هادر زبان دیگر این واقعیت را می رساند که مردم زبان «پُراسم» در روند تکاملی رشد اجتماعی خود، بیشتر به دنبال سازندگی و تولید و اختراع و در نتیجه علم و صنعت بوده اند تا مردم زبان «کم اسم».

باتوجه به توضیحات فوق، گویانکه زبان فارسی از زبان های کم اسم است، اما تشبیه فوق در مورد آن غیر منصفانه است. اگر زبان فارسی در اسم سازی ضعیف تر از برخی زبان هاست در پاره های از بخش های دیگر در شمار زبان های قدرتمند جهان است. یکی از این بخش ها، بخش «صفت ساز» و دیگری بخش «ترکیب ساز» زبان فارسی است.

در این مبحث به ویژگی «صفت سازی» در زبان فارسی می پردازیم و ترکیب سازی را در بحث جداگانه ای مورد بررسی قرار می دهیم.

«صفت سازی» در زبان فارسی

برای مثال فرض کنید که روزی سیاره ی (اورانوس) نزد ایرانیان، مظهر زیبایی یا قدرت شناخته شود. بی شک چندی نخواهد گذشت که محصولات تازه و پرمصرفی نظیر « اورانوس وش، اورانوس ساء، اورانوس فام، اورانوس سان، اورانوس آسا، اورانوس وارو...» به بازار زبان فارسی سرازیر شوند و خودنمایی کنند.

مثال دیگر:

اینکه اگر به آخر هر اسم پسوند «-ی» بیفزاییم، فوراً یک «صفت» ساخته و آماده به دست می آوریم که گاهی همین صفت با چند معنی به کار می رود. توجه کنید: خاک + ی ← خاکی

1- خاکی به معنی آلوده به خاک (شلوارت خاکی شده)

2- خاکی به معنی رنگ خاکی (کت و شلوار خاکی)

3- خاکی به معنی آسفالت نشده (جاده ی خاکی)

4- خاکی به معنی افتاده، بی نخوت (آدم خاکی)

5- خاکی به معنی خاک کش (کامیون خاکی)

مطلبی که نباید از نظر دور داشت این است که از میان 56 پسوند اصلی و حقیقی فارسی 26 پسوند صفت سازند. شاید کمتر زبانی در جهان یافته شود که دارای این تعداد پسوند صفت ساز باشد.

انواع صفت در زبان فارسی از قبیل:

1- صفت فاعلی (ستمگر، ستمکار، سازگار، خریدار و...)

2- صفت مشبیه (شنوا، دانا و...)

3- صفت حالیه (خندان، لرزان و...)

4- صفت مشابَهت (پریسا، معجزه آسا، مرغ سان و...)

5- صفت رنگ (زردگون، سرخ گون و...)

و.....

با استفاده از پسوند ها ساخته شده اند. صفت در زبان نقش تزئینی و رو بنایی را بازی می کند، حضور و جابه جایی و حتی عدم حضورش در زبان لطمه ای به استخوان بندی زبان که سیمانش را اسم فراهم می کند، نمی زند. رابطه ی میان صفت و اسم همانند رابطه ی رنگ و دیوار است. بودن و نبودن رنگ تأثیری در بقا و دوام دیوار ندارد.

صفت دوران زیادی می تواند حاضر یا غایب، فعال یا غیر فعال بماند. برخلاف اسم که مانند مصالح اصلی ساختمان در دوران های گوناگون عمیقاً متحول می شود، قرن های متمادی است صفاتی مانند: « پریوش، پریسا، پری وار،...» بر سر زبان هاست. در حالی که امروزه اگر کسی

به جای « ژاندارم» بگوید «آمنیه» یا به جای «کفش» بگوید «اُرسی» ، اطرافیان باشگفت زدگی اورا برانداز خواهند کرد.

باید اعتراف کرد که چنین قدرت بی نظیری را در کمتر زبانی می توان یافت. با این همه اشتباه بزرگی خواهد بود که دستگاه صفت ساز زبان فارسی و دستگاه اسم ساز زبانی نظیر انگلیسی را در کفه های یک ترازو بگذاریم و سعی کنیم تا با ایجاد توازن کاذب، ضعف دستگاه اسم ساز فارسی را کتمان کنیم. باید اذعان داشت که همین دستگاه اسم ساز نیم زنگ زده ی فارسی روزگاران درازی کاملاً فعال بوده و هزاران واژه ی رسا و خوش آوا و دقیق به زبان فارسی تحویل داده است. اگر از روش های علمی بهره بگیریم و قوانین طبیعی زبان را رعایت کنیم و از غرورهای ملی و قومی و حبّ و بغض به این زبان و آن زبان جداً بپرهیزیم ، زنگ زدایی از دستگاه اسم ساز زبان فارسی و فعال کردن دوباره ی آن با همه ی دشواری کاملاً امکان پذیر است

باز شناسی کلمات عربی از فارسی

1- کلماتی که دارای حروف (ث - ح - ص - ض - ط - ظ - ع - ق) می باشند اکثراً از زبان عربی وارد زبان فارسی شده اند و برخی نیز کلمه های دخیل دیگری هستند که با این حروف نوشته شده اند.

نکته 1 : برخی از کلمه ها که با «ق» نوشته شده اند ترکی یا مغولی می باشند مثل: آقا ، اتاق ، قاشق ، باتلاق، چخماق ، سنجاق ، قربان و...

نکته 2 : حرف « ث » در زبان های اوستایی و پارسی باستان بوده است و چند کلمه ای از آن باقی مانده است مثل: کیومرث و تهمورث و ارتنگ ولی اکنون این حرف در زبان فارسی نیست.

نکته 3 : با این حال کلمه هایی در زبان فارسی کاربرد دارند که برخی علی رقم فارسی بودن ، و برخی به دلیل اینکه دخیل و عاریتی هستند و برخی نیز به دلیل (تعریب) معرب شدن با این حروف نوشته شده اند. مانند: طوطی ، اصفهان ، تهمورث و... برای نمونه به توضیح چند کلمه می پردازیم:

- « پرتقال - جهت جلو گیری از اشتباه کلمه پرتقال (میوه) ، با « ق » و پرتغال (کشور) غ » نوشته می شود.
- اصطیل - اصل کلمه لاتینی است که در متون زبان عربی و فارسی به هر دو شکل (اصطیل و اصطیل) به کار رفته است.
 - اصفهان - معرب اسپهان می باشد.
 - دهقان - معرب دهگان فارسی است.
- صد (سده - 100) - جهت جلو گیری از اشتباه با کلمه ی « سدّ» به معنی بستن.
- شصت (60) - جهت جلو گیری از اشتباه با کلمه ی « شست» به معنی انگشت بزرگ دست و پا.
 - قفس - این کلمه عربی است و اصل آن در زبان عربی « قفص» می باشد.
 - ملاقه - این کلمه عربی است و اصل آن در زبان عربی « ملعقه» می باشد.

2- کلمه هایی که با نشانه های « ات ، ون ، ین » یعنی نشانه های جمع و همین طور جمع های مکسر عربی هستند . کلمه های مثل : فرامین ، اساتید ، بنادر فارسی هستند و به غلط به این شیوه جمع بسته شده اند.*

3- کلمه های فاء الفعلی ، عین الفعلی ، لام الفعلی ، به عبارت دیگر کلیه کلمه هایی که بر وزن های مصادر ثلاثی مجرد و ثلاثی مزید و مشتقات آن ها ساخته شده اند عربی هستند مثال:

4- همه ی کلمه های تنوین دارعربی هستند. تنوین مخصوص زبان عربی است بنابراین کلمه های «دوماً، ناچاراً، گاهاً، تلفناً» غلط می باشند.*

5- اکثر کلمه های همزه «ء» دارعربی می باشند. چرا که همزه به این شکل (ء) مخصوص زبان عربی است. تلفظ همزه در زبان فارسی درابتدای هجا (و آغاز کلمه) آن هم به شکل «الف» مثل: (ابر، اردک، آب، ایران، امروز) نوشته می شود و در آوانگاری به شکل «؟ یا» نمایش داده می شود. **

بنابر این در کلمه هایی مانند: پایین، پاییز، زیبایی و... به غلط همزه گذاشته می شود. در اصل این صامت «ی /y/» است، همچنین یای میانجی نیز که در حالت ترکیب به آخر اسم ها اضافه می شود در نباید به شکل همزه نوشت مانند: (میوه رسیده که صحیح آن میوه ی رسیده می باشد).

نکته 1: کلمه «زائو» فارسی است و به همین شکل نوشته می شود. [گویا مطابق آوانگاری باید به شکل «زاو» نوشته می شده اما، با توجه به این که در فارسی همزه در اول هجا به شکل «ا» نوشته می شود برای جلوگیری از دو «ا ا» همزه با پایه «ء» آورده شده است. (؟)]

نکته 2: بسیاری از کلمه های خارجی در نگارش فارسی به شکل «ئ» نوشته می شود: کاکائو، نئون، لائوس، ناپلئون، ژئوفیزیک، زئوس، ئیدروژن، تئاتر، سئانس، رئالیست، نوتل، سوئد

5- بیشتر کلمه های تشدید دارعربی هستند. هر چند در زبان فارسی نیز علامت تشدید وجود دارد اما تعداد آن ها انگشت شمار است و در برخی مواقع می توان آن را حذف کرد، ولی در مواقعی که اشتباه معنایی بوجود می آید گذاشتن آن لازم است. مانند: گره (زمین)، گره (اسب) - خورم (فعل)، خرم (سرسبز) ***

6- کلمه هایی که در آخر «الف مقصوره» دارند، عربی هستند مانند: حتی، عیسی، مرتضی

7- کلمه هایی که بر سر آن ها «ال» تعریف وجود دارد. مانند: السلام، الرجال، ذوالجلال، دارالفنون و...،

8- شناخت کلمه های زبان های دیگر: بسیاری از کلمه ها نیز که ظاهرآ فارسی می پنداریم کلمه هایی عاریتی و دخیل هستند که از زبان های بیگانه وارد زبان فارسی شده اند و به دلیل کثرت استعمال جزئی از زبان فارسی شده اند و چه بسیارند این گونه کلمه ها. برای نمونه چند مورد ذکر می شود:

- کلمه های زبان روسی: استکان، اسکناس، درشکه، سماور، کالسکه، چرتکه، چمدان و....
- کلمه های زبان ترکی: باتلاق، آزوقه، اتاق، پرچم، یقه، قاشق
- کلمه های زبان مغولی: نوکر، اردو، الاغ، بالش، سوغات، آقا، باغی، ایل، ایلخان، شلاق و...
- کلمه های زبان فرانسه: آدرس، ماشین، گاز، لامپ، نمره و...، شانس، پارک، بلیت، ژاندارم، و
- کلمه های زبان انگلیسی: اوت، فوتبال، بطری، واگن، ساندویچ، والیبال
- کلمه های زبان هندی: انبه، نارگیل، نیلوفر، کافور، کپی، چاپ، جنگل، هلاهل، شالی و

دستور خط فارسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی

دستور خط فارسی

• مقدمه

- حفظ چهره خط فارسی؛ 2. حفظ استقلال خط؛ 3. تطابق 1. قواعد کلی مکتوب و ملفوظ؛ 4. فراگیر بودن قاعده؛ 5. سهولت نوشتن و خواندن؛ 6. سهولت آموزش قواعد؛ 7. فاصله‌گذاری و مرزبندی برای حفظ استقلال (کلمه و درست‌خوانی)
- نشانه‌های «جدول 1. نشانه‌های خط فارسی (ویژگی‌های خط فارسی (اصلی)»؛ جدول 2. نشانه‌های خط فارسی «نشانه‌های ثانوی ای (حرف ندا)؛ این، آن؛ همین، (املائی بعضی از واژه‌ها و پیشوندها و پسوندها همان؛ هیچ؛ چه؛ را؛ که؛ ابن؛ به؛ بای زینت؛ نون نفی، میم نهی؛ بی؛ می و همی؛ هم؛ تر و ترین؛ «ها»ی نشانه جمع
- مجموعه ام، ای، است،...؛ ضمائر ملکی و مفعولی؛ پای نکره و مصدری و نسبی؛ کسره راهنمای کتابت. همزه میانی؛ همزه پایانی؛ جدول 3) اضافه؛ نشانه همزه (همزه
- ة؛ و - ؛ الف کوتاه)؛ تنوین، (واژه‌ها و ترکیبات و عبارات مأخوذ از عربی «تشدید، حرکت‌گذاری، هجای میانی «- وو -
- الف - کلمات مرکبی که الزاماً پیوسته نوشته می‌شود؛ ب -) ترکیبات (کلمات مرکبی که الزاماً جدا نوشته می‌شود
- فهرست واژه‌های دارای دو یا چند صورت (واژه‌هایی با چند صورت املائی) املائی با ضبط مختار؛ فهرست اعلام دارای دو یا چند صورت املائی با ضبط مختار

پسوند چیست؟

پسوند عنصر زبانی غیر مستقل وگاهی نیز مستقل است که به آخر یک کلمه که « ریشه » نام دارد متصل می شود و غالباً در معنی و حالت دستوری آن تصرف می کند (وگاهی نیز هیچ تغییری ایجاد نمی آورد) و مشتقاتی می سازد که معمولاً در گروه های دستوری ولغوی خاص دسته بندی می شوند. پسوند عنصری اشتقاقی است ، که وظیفه وکاراصلیش واژه سازی است

• دستگاه پسوندی :

• در مشتق پسوندی [**نمکدان**] نمک « ریشه » و دان « پسوند » است .
میدان لغوی ریشه میدانی است که تحت نفوذ کلمه ی ریشه باشد
 ومجموعه واژه های مشتق شده از این کلمه رادر درون خود جای داده
 دهد .

• **دان** را حذف کنیم کلمه ی **-نمک + دان** پسوند مثلاً اگر از مشتق **ریشه** ، یعنی **نمک** باقی می ماند. اکنون می توان

• بادر دست داشتن کلمه ی ریشه ی نمک به آسانی به میدان لغوی نمک دست یافت : نمکدان ، نمکزار ، نمک پاش ، نمک شناس ، نمکی

و ...

• از سوی دیگر با حذف کلمه ی ریشه یعنی **نمک** از مشتق نمکدان پسوند -دان باقی می ماند حال با گسترش پسوند دان می توان به **میدان لغوی پسوند** دست یافت. میدان لغوی پسوند میدانی است که تحت نفوذ پسوندی باشد ومجموع مشتقات این پسوند را در خود جای دهد . شمعدان ، گلدان ، تخمدان ، سنگدان ، علفدان و ...

• مرز های میدان لغوی ریشه سخت وانعطاف ناپذیر است در نتیجه شمار واژه های آن تقریباً ثابت وامکان گسترش آن بسیار کم است. در حالی که میدان لغوی پسوند از نرمش بیشتری برخوردار است ویک فارسی زبان طبیعی با یاری گرفتن از پسوندی نظیر دان و غیره می تواند دست به واژه سازی بزند ومشتقاتی مثل : چای دان ، مربا دان ، ترشی دان و... بسازد که با وجود تصنعی بودنشان ، برای دیگر فارسی زبانان کاملاً مفهوم و در شرایط خاصی قابل قبول است . از سوی دیگر میدان لغوی پسوند مشتقاتی را در بر می گیرد که در گروههای دستوری خاصی قرار دارند (مثلاً همه ی مشتقات پسوند دان « اسم » هستند : [**نمکدان** ، **گلدان** (اسم ظرف) ، **علفدان** ، **غله دان** (اسم مکان) ، **تخمدان** ، **سنگدان** (اسم عضو بدن انسان یا حیوان) . در حالی که میدان لغوی ریشه فاقد این کیفیت مهم است : [**نمک پاش** (اسم) ، **نمک شناس** (صفت) ، **نمک گیر** (صفت) و ...]

• **سه گروه پسوند وجود دارد : 1- پسوند های حقیقی 2- پسوندواره های فعلی 3- پسوند واره های اسمی**

• **1- پسوند های حقیقی:** تعداد 56 پسوند حقیقی در زبان فارسی زند ه توصیف می شوند که به ترتیب فراوانی در جدول ذیل آورده می شود .

پسوند	فراوانی	گروه دستوری و عملکرد	مثال
ی	بسیار	- اسم مصدر-انواع اسم - انواع صفت-قید	مردی-آهنگری-شهرداری رنگی - پشمی-اسلامی
ه	بسیار	اسم - صفت	مهره-سبزه-خنده-ماله
- م	بسیار	اعداد ترتیبی	یکم -دوم-دهم- صدم
-نده	392	صفت -اسم فاعل	نویسنده-پرنده-شرمنده
-ک	391	انواع اسم	شهرک-سرخک-پوشک
گاه	266	انواع اسم	شکار گاه-زادگاه-شامگاه
گر	231	اسم شغل و حرفه	آهنگر-سئمگر-آمارگر
کار	220	اسم وصف فاعلی	رنگ کار-درستکار
ان	203	صفت-اسم- قید	هراسان-تابان-یخبندان

10	یت	200	اسم	حساسیت-آدمیت-بشریت
11	- ش	199	اسم مصدر	آموزش-بینش-بارش
12	انه	197	اسم- صفت -قید	پسرانه -سالانه-متأسفانه
13	دان	154	انواع اسم	گلدان-مرغدان- بچه دان
14	چی	139	صفت یا اسم فاعل	شیپورچی-کودتاچی
15	ناک	120	صفت	ترسناک-نمناک-سوزناک
16	ین	102	صفت-اسم	پشمین-ننگین-بزرگترین
17	ا	92	صفت-اسم -قید	توانا- رسا-کوشا-گرما
18	مند	91	صفت	دانشمند-سالمند-تنومند
19	بان	85	اسم حرفه و ابزار بادبان	باغبان-پاسبان- بادبان
20	-ستان	77	انواع اسم مکان	گلستان-کوهستان-قبرستان
21	وار	76	اسم-قید	امیدوار-دختروار-طوطی وار
22	چه	75	اسم مصغّر و شباهت	باچه-دریاچه-تربچه-پیازچه
23	گون	62	صفت رنگ و شباهت-روحی	سرخگون-گلگون-واژگون
24	ینه	61	صفت زمان-اسم	دیرینه-پارینه-خاگینه-گرگینه
25	و	56	صفت-اسم فاعل	ریشو-اخمو-ترسو-زائو
26	زار	52	اسم مکان	شالیزار-نمکزار-لجنزار
27	سار	51	صفت شباهت-اسم مکان	سگ سار-چشمه سار-شرمسار
28	گان	45	اسم	مادرگان-دهگان-صدگان
29	گار	40	اسم فاعل	رستگار- روزگا -آموزگار
30	کده	35	اسم مکان	بتکده-آتشکده-دانشکده-ماتمکده
31	-وی	33	صفت	دنیوی-شوروی-کروی
32	ار	30	اسم مصدر-اسم فاعل-اسم معنی	خریدار-کشتار-رفتار-نمودار
33	وَش	27	صفت شباهت	مهوش-پریوش-لاله وش
34	فام	26	صفت رنگ	سرخ فام-سپیدفام-زرین فام
35	سا	23	صفت شباهت	پیلسا -پریسا
36	آسا	22	صفت -قید	پلنگ آسا-غول آسا -مردآسا
37	سان	21	اسم شباهت	گربه سان-نیسان-مرغسان
38	وَر	19	صفت	سخنور-هنرور-شناور
39	اک	18	اسم شی-اسم مصدر	پوشاک-خوراک-سوزاک
40	انی	18	صفت	نورانی-جسمانی -ظولانی
41	گری	17	اسم وصف	مادیگری-یاغیگری منشیگری
42	گین	17	صفت	شرمگین-خشمگین-غمگین
43	مان	16	انواع اسم-صفت	سازمان-زایمان-ریسمان
44	-کی	15	قید چگونگی	راستکی-دزدکی-زورکی
45	-ند	14	اسم	خوردند-روند-مانند
46	ال	14	اسم	چنگال-گودال-دنبال
47	وند	14	اسم	پسوند- پیشوند-شهروند
48	آگین	13	صفت	مهر آگین-عطر آگین-زر آگین
49	نا	12	اسم معنی	فراخنا-تنگنا-ژرفنا
50	باره	10	صفت	شکمباره-سخنباره

تندیس-ناودیس-حور دیس	صفت و اسم (شباهت)	10	دیس	31
گوشواره-ماہوارہ-سنگوارہ	اسم شباهت	10	وارہ	52
شورور-رنجور-کیفور	صفت	10	وَر	53
زنگبار-رودبار-جویبار	اسم مکان	7	بار	54
سنگلاخ-نمک لاخ	اسم مکان	7	لاخ	55
گر مسیر-سردسیر	صفت	2	سیر	56

• **2- پسوندوارہ های فعلی:** ہمہ ی پسوندوارہ های فعلی شرایط لازم برای پسوند حقیقی را دارند و حتی می توان گفت کہ درکار واژه سازی، در بسیاری از موارد، پسوندوارہ های فعلی نسبت بہ پسوندوارہ های حقیقی نقش فعالیت را بازی می کنند. متجاوز از 200 پسوندوارہ است کہ مهمترین آن ها عبارتند از:

پسوندوارہ های فعلی	ریشه	عملکرد	مثال
1 گرا-(گرایی)	مادہ مضارع فعل گراییدن	صفت	سنت گرای-مئی گرای
2 نما-(نمایی)	مادہ مضارع فعل نمودن	اسم اشیاء	قطب نما-سالنما
3 طلب-(طلبی)	مادہ مضارع فعل طلبیدن	صفت	سلطنت طلب-استقلال طلب
4 پرست-(پرستی)	مادہ مضارع فعل پرستیدن	صفت فاعلی	خداپرست-میهن پرست
5 سنج-(سنجی)	مادہ مضارع فعل سنجیدن	اسم اشیاء	سرعت سنج-فشارسنج
6 دار-(داری)	مادہ مضارع فعل داشتن	اسم اشیاء و حرفه	شهر دار-پستانداری
7 بُر-	مادہ مضارع فعل بریدن	صفت-اسم	تب بُر- سرفه بُر
8 پذیر-(پذیری)	مادہ مضارع فعل پذیرفتن	صفت	اصلاح پذیر-امکان پذیر
9 ساز-(سازی)	مادہ مضارع فعل ساختن	صفت فاعلی	جوهر ساز-رادیوساز
10 خیز-(خیزی)	مادہ مضارع فعل خاستن	صفت	نفث خیز-زلزلہ خیز
11 شناس-(شناسی)	مادہ مضارع فعل شناختن	صفت	هواشناس-روان شناس
12 دان-(دانی)	مادہ مضارع فعل دانستن	اسم	ریاضیدان-موسیقیدان
13 نشین-(نشینی)	مادہ مضارع فعل نشستن	صفت	عشایر نشین-کارگر نشین
14 خواه-(خواهی)	مادہ مضارع فعل خواستن	صفت	آزادی خواه-جمهوری خواه
..

• 3 پسوندوارہ های اسمی:

پسوندوارہ های اسمی	عملکرد	مثال
1 خانه	اسم مکان	سرباز خانه-سفارت خانه-چایخانه
2 سرا	اسم مکان	کاروان سرا-دانش سرا-دادسرا
3 یار	اسم	استاد یار-دادیار-پزشکیار
4 باز	صفت	شمشیر باز-کبوتر باز-هوس باز-دختر باز-حقه باز
5 درد	اسم (نام بیماری)	سر درد-دندان درد-استخوان درد
6 بازی	اسم	بچه بازی-آر تیست بازی-لات بازی
..

- تحولات اقتصادی، سیاسی، صنعتی، آموزشی، نظامی و غیره همچنین سیستم بانکی مدرن، روش‌های آموزشی مدرن، اداری و شهرسازی و بارسوخ شکل های تازه تفکر و زندگی در جامعه ایران، روابط اجتماعی نیز به کلی دست خوش تغییر شد زبان فارسی نیز که در برابر این تحولات نمی توانست بی اعتنا بماند، سریعاً به تلاش افتاد تا خود را با آن تطبیق دهد و هزاران واژه علمی و تخصصی در علوم مختلف را وارد زبان فارسی کند و با ایجاد سده محکمی، زبان فارسی را از هجوم اصطلاحات ثقیل و بد تلفظ بیگانه تا حدود زیادی مصون بدارد. کلمه هایی مثل: جمهوری خواهی، ملی گرایی، جامعه شناسی، فیزیکدان، پرتونگارو... صدها واژه ی تخصصی دیگر ارمغان دستگاه پسوندی زبان فارسی است این تحول عظیم در عین پاکسازی واژگان دشوار در های گنجینه علمی را به روی عامه گشودولی صد افسوس که از این گنجینه بهره برداری شایسته نشده است.

• برخی از غلط های مشهور و مستعمل در زبان فارسی

- **1- جمع بستن اسم ها با « ات » :** جمع بستن با (ات) متعلق به کلمه های زبان عربی است و طبق قواعد خاصی در زبان فارسی متداول هستند. اما تعدادی از کلمه های اصیل فارسی و حتی کلمه های عاریتی از زبان های بیگانه به غلط با (ات) جمع بسته شده و مورد استفاده قرار می گیرد :

<u>صحیح</u>	<u>غلط</u>
دستورها	دستورات
آزمایش ها	آزمایشات
گرایش ها	گرایشات
فرمایش ها	فرمایشات
پیشنهادها	پیشنهادات
باغ ها نمره	باغات نمرات
ایل ها	ایلات
2- جمع بستن اسم های غیر عربی و فارسی به شیوه ی جمع مکسر عربی	
:	

صحيح	غلط
ارمنى ها	ارامنه
افغان ها	افاغنه
كردها	اكراد
فرمان ها	فرامين
استادها	اساتيد
بستان ها	بساتين
بندرها	بنادر
.....

- **3- نوشتن کلمه های فارسی و کلمه های زبان های بیگانه با حروف مخصوص زبان عربی .** کلمه های زبان های بیگانه که وارد زبان فارسی می شوند در نوشتن باید تبعیت از قواعد زبان فارسی بکنند.

صحيح	غلط
تالار	طالار
تشت	طشت
غلتیدن	غلطیدن
تپیدن	طپیدن
تهران	طهران
توس	طوس
تپش	طپش
تراز	طراز
غلتي	غلطي
باترى	باطرى
اتو	اطو
امپراتور	امپراطور
بليت	بليط

- توضیح این که کلمه « ملاط » عربی است و به معنی مخلوط ماسه و آهک و شن به همین شکل به کار رفته است بهتر است در فارسی نیز همین گونه نوشته شود نه به شکل « ملات » . کلمه ی « طوفان » نیز عربی است و به معنی (باد و باران بسیار شدید) به کار می رود و « توفان » فارسی است از مصدر توفیدن به معنی (غران و توفنده) . کلمه ی « طوطی » فارسی است که از قدیم به همین شکل نوشته شده است .
- 4- **تنوین دار کردن کلمه های فارسی و عاریتی (قید ساختن با تنوین قید ساز به تبع کلمه های عربی) :**

غلط	صحیح
دوماً	دوم (خودش در مقام قید به کار می رود.)
سوماً	سوم (خودش در مقام قید به کار می رود.)
گاهاً	گاهی
ناچاراً	ناچار (خودش در مقام قید به کار می رود.)
زباناً	زبانی
تلگرافاً	تلگرافی
تلفناً	تلفنی
.....

- 5- **غلط نوشتن و تلفظ کردن برخی از کلمه های عربی و فارسی مطابق آنچه در تداول مرسوم است**
- مثل کلمه « عسکر » که عربی است و به شکل « عسگر » تلفظ و نوشته می شود. یا کلمه ی فارسی « لشکر » که اغلب « لشگر » تلفظ و نوشته می شود . لازم به ذکر است مطابق قاعده ی آوا نویسی در کلمه های بسیط فارسی بعد از « ش » ساکن ، حرف « ک » قرار می گیرد . مثل : پزشک ، زرشک ، گنجشک ، خشک و.....
- همچنین بعد از « ن » ساکن ، حرف « گ » قرار می گیرد مثل: سنگ، تنگ ، بانگ (فریاد) ، آهنگ، فرهنگ و...
- در این مورد کلمه هایی مثل : « بانگ یا تانگ » کلمه های عاریتی هستند ولی باز با این حال مشاهده می کنیم در تلفظ حرف (ک) ، تمایل به حرف (گ) دارد.